

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به احکام وضعی و تکلیفی و متعرض شدیم که ظواهر بعضی از اهل سنت احکام تکلیفی جعل دارد و احکام وضعی خبرند، انشاء نیستند، عرض کردیم باز به عکس این ها مرحوم آقازیا قدس الله نفسه حکم تکلیفی را امر واقعی می داند و حکم وضعی را جعلی می داند به عکس آن آقایان دیگه و عرض شد در میان علمای متاخر ما به مناسبتی این بحث واقع شده، و اختلاف هم پیدا شده، هم در عدد احکام و مثلاً آن اصل را سه تا قرار دادند جزئیت و شرطیت و مانعیت که اهل سنت جزئیت نبود، البته بعد بعضی هایشان شاید قاطعیت را هم اضافه کردند و صحبت هایی که گذشت، و عرض شد در مبانی متاخر اصحاب ما عده ایشان در عده ای از موارد شبیه اهل سنت شدند مثلاً فرض کنید در باب صحت و فساد مرحوم نائینی صحت را قابل جعل نمی داند، مطابقت و لامطابقت می داند، امر واقعی می داند، انتزاعی می داند، اعتباری نمی داند نه استقلالاً نه تبعاً، در مثل شرط صاحب کفایه تفصیلی قائل بود بین شروط جعل و شروط مجعول، در مثل طهارت و نجاست مرحوم شیخ انصاری قائل بود که طهارت و نجاست امور واقعی هستند کشف عنه الشارع پس معلوم شد، حالا دیگه بقیه اش هم خودتان حساب بفرمایید، معلوم شد که در باب احکام وضعی بین این متاخرین اصحاب ما هم در عده ایشان مناقشات شروع شد، بعضی هایشان شبیه کلمات اهل سنت شد و بعضی هایشان که نه گفتند قابل جعلند حالا یا استقلالاً یا تبعاً، این راجع به این قسمت اجمالاً صحبتش شد، ربطش هم به بحث استصحاب سر این بود که عده ای از علما گفتند استصحاب در احکام تکلیفی جاری می شود در احکام وضعی جاری نمی شود، به این مناسبت هم آقایان از بحث خارج شدند و ان شاء الله چون این بحث را بعد انجام خواهیم داد یعنی چون نتیجه گیری می خواهیم بکنیم در احکام کلیه فرق نمی کند چه قابل جعل باشد مستقلاً چه نباشد استصحاب جاری می شود و چه وضعی باشد و چه تکلیفی در احکام جزئیه و موضوعات جاری می

شود، فرقی از این جهت بین احکام وضعی و تکلیفی ندارد، در این جهت فرق نمی کند، این راجع به بحث ربطش به استصحاب و اما نتیجه گیری نهایی بحث.

البته ما در سابق شاید یک سال شده، نمی دانم چقدر شده، سه سال شده، چند دفعه عرض کردیم که در آخر بحث کلمات تعبیر متوسطین را از اهل سنت چون کلمات مرحوم شیخ طوسی را خواندیم و ماند یک مقدار مابین شیخ طوسی، فرض کنید تا زمان قرن ده در کلمات اهل سنت و تفاسیری که راجع به استصحاب شده، البته از اهل سنت متاخر مثل جلال سیوطی را خواندیم، حدود هشت تا معنا و عرض شد که اهل سنت عبارت استصحاب را عده ایشان آوردند، عده ایشان هم تعبیرش کردند به یقین لا یزول بالشک، به عنوان نه استصحاب حتی در عده ای از عبارات که خواندیم دیگه تکرار نمی خواهم بکنم استصحاب را جز یکی از موارد یقین لا یزول بالشک قرار دادند بلکه دیدیم عبارت سیوطی در الاشیاء و النظائر حتی اصالة الحقیقة هم از این قرار داده شده بود و حدود هفت تا، هشت تا معنا در الاشیاء و النظائر برای استصحاب و قاعده یقین لا یزول بالشک کرده بودند، چهار ماده هم در مجله احکام عدلیه که برای حنفی است که در ترکیه به عنوان قانون عمل می شد در مقدمه اش سه چهار ماده اش راجع به استصحاب است به تعبیر مختلف، البته عرض کردم مرحوم آقای کاشف الغطاء هم می گوید همه این ها استصحاب است و توضیح دادیم که نه همه آن ها استصحاب نیستند، نکات فنی دارد که توضیحاتش گذشت، فقط ماند این کلمات متوسط را من قول داده بودم یعنی مثل فخر رازی، عده ای از کلماتش را خواندیم، فخر رازی و غزالی، این بزرگان اهل سنت که در میانه بودند که این ها مثلا بیشتر مطالبشان تحلیل بشود، دیم خیلی طولانی شده و خود ما یک تحلیلی را ارائه می دهیم یک مطلبی را می گوییم، حالا با بعضی از کلمات آن ها جور در می آید با بعضی از کلمات آن ها جور در نمی آید دیگه حالا آن بحث دیگری است، خود بنده سراپا تقصیر مجموعا حدود شانزده هفده معنا برای استصحاب متعرض شدیم یعنی به حسب ظاهر استصحاب اخذ به حالت سابقه است اما دارای نکات و ظرافت های خاص خودش است، تحلیل ها و نکات خاصی دارد که در نتیجه گیریش قطعا متفاوت است، این طور نیست که یکنواخت باشد و این که در کلماتی مثل مرحوم نائینی و دیگران آمده که مثلا استصحاب قبل از شیخ انصاری به حکم عقل بوده یا عقلا بوده و بعد به خاطر

روایات شده، دو مبنا قرار دادند، عرض کردیم دو مبنا نیست، بیش از دو مبناست، خیلی زیادت، حالا بعضی هایش مثل اصالة الحقيقة را که تعبیر به استصحاب کردند خیلی روشن نیست، بله این تعبیر استصحاب در کلمات اهل سنت و غیر اهل سنت حتی اباضی ها، از فقه اباضی ها خواندیم، تعبیر شده به یقین لا یزول بالشک، این عبارت آمده، عرض کردیم که به لحاظ تاریخی نسبتا یعنی گفته شده، حالا صحت دارد یا نه ما اولین موردی که داریم که از صحابه این عبارت تقریبا به ایشان نسبت داده شده امیرالمومنین سلام الله علیه است، در همین حدیثی که معروف به حدیث اربعمائه است که به امیرالمومنین نسبت داده شده که توضیحاتش را عرض کردیم اجمالا چون تفصیل طولانی دارد، این یک کتابی بوده اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم به نام آداب امیرالمومنین چون از همان قرن دوم عده ای داشتیم که کلمات یا خطب امیرالمومنین را جمع کردند، یکیش هم این کتاب است، آداب امیرالمومنین، البته این یک سند واحدی دارد، یحیی ابن القاسم عن جده حسن ابن راشد عن ابی بصیر و محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله أن علیا علم اصحابه اربعمائه، این اسمش هم اربعمائه شده، نمی دانیم واقعا کلمه اربعمائه بوده یا نبوده. این یک حدیثی است، کتاب واحدی است سندش هم همین است، البته در کافی هست، در محاسن هست، در کتاب های زیادی هست، اهل سنت چقدر ازش نقل کردند لکن در نقل های شده نقل کاملش همین است که عرض کردم، در بعضی نقل هایش مثلا ابی بصیر تنهاست، در بعضی نقل هایش محمد ابن مسلم تنهاست، یک اختلافاتی در این جهت هست و إلا این متن یکی است و ما غیر از این حدیث اربعمائه، البته این که در کتاب صدوق، این حدیث به نحو کامل در کتاب صدوق آمده به عنوان حدیث اربعمائه لکن طبق شمارشی که شده آن کلمات ۳۸۵ تا، ۳۸۶ تا، ۴۰۰ تا نمی رسد، حالا حذف شده چی شده، صدوق حذف فرمودند نسخه ای که در اختیار ایشان بوده حذف شده، آن را ما نمی دانیم و مصدر دومی که باز داریم این را کامل آورده در کتاب تحف العقول مرسل است، الان مصدری که این حدیث را کامل آورده، حدیث هم نیست، عرض کردم کتاب است، به صورت کامل آورده این دو تا، خصال صدوق، آخر خصال صدوق و کتاب تحف العقول، البته در کافی و محاسن، کتب زیاد، کتب اهل سنت و کسانی که کلمات امیرالمومنین، در خود نهج البلاغه، کلمات امیرالمومنین را جمع کردند تکه تکه هایی از این حدیث را آوردند، حالا عرض کردم به لحاظ سندش بعضی ها ظاهرش مرسل است، بعضی ها سندش

.....

ناقص است، سند کامل این است، مضافا به این که چیزهای دیگری هم در این سند موجود است، در جاهای متفرق، نمی دانیم آیا این هم جزء کتاب بوده یا نبوده؟ این را هنوز نفهمیدم که از همه اش مشهورتر است که محل ابتلا اصلا حدیث کساء، این حدیث کساء در یک نسخه از عوالم، نسخه خطی عوالم وجود دارد در حاشیه کتاب، در متن نیست و سندی نقل می کرد، همین بزرگان اصحاب، علامه و دیگران تا می رسد به قاسم ابن یحیی عن جده حسن ابن راشد، مال محمد ابن مسلم است یا ابوبصیر، یک کدامشان است، عن ابی عبدالله عن جابر، این بر می گردد به جابر ابن عبدالله انصاری، حالا همین کتاب هایی که مفاتیح چاپ شده نوشته روی بسند صحیح، روی بسند صحیح عن جابر ابن انصاری عن فاطمة الزهراء، این حدیث عن علی منتهی نمی شود در این سند، آیا این کتابی که بوده مال قاسم که احادیث دیگر هم هست، طلسمات هم هست، بعضی از طلسمات، چون نمی خواهم طولانی شرح بدهم، یک وقتی طلسمات هم داریم که با همین سند بعینه عن علی که مثلا کسی این حروف را بنویسد این آثار را دارد، در کتب سید ابن طاووس هم آمده.

علی ای حال غیر از این خود حدیث اربعمائه ما با همین سند چیزهای دیگر هم داریم، منحصر به حدیث اربعمائه نیست، علی ای حال یکی از کتبی است که اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم به امیرالمومنین نسبت داده شده، طریقه اسنادش هم همین طوری است که الان خدمتتان عرض کردم و اسم این کتاب هم ظاهرا آداب امیرالمومنین بوده این طور که در نجاشی آمده، ظاهرا این طور است چون حالا در نسخه مرحوم صدوق اولش اربعمائه بوده معروف شد به حدیث اربعمائه، اسمش نیست حدیث اربعمائه، بعضی از آقایان هم برداشتند نوشتند که این نجاشی گفته که مرحوم محمد ابن مسلم له اربعمائه فی الحلال و الحرام، این مراد همین است، شوخی فرمودند! علی ای حال کیف ما کان این کتابی بوده مستقل، ربطی به اربعمائه چهارصد مسئله محمد ابن مسلم هم ندارد و سند را عرض کردم دو نفرند، یکی ابوبصیر است یکی محمد ابن مسلم، اضافه بر این ها کسان دیگر هم هستند که اصلا از این سند کلا خارج اند، عرض کردیم خیلی تفصیل دادیم کتاب و شرحش و مقدماتش و موخراتش، این که من الان می خواستم بگویم می خواهم مجموعه شواهدی اقامه بکنیم بر این که مثلا اسنادش را به امیرالمومنین درست بکنیم، تمام هدف ما این بود، البته نمی شود با تمام

این حرف ها نمی شود کاری کرد. علی ای حال کیف ما کان در آن جا دارد من کان علی یقین فاصابه شک فلیمض علی یقینه فإن الیقین لا یُنْقَضُ بالشک، البته این لا یُنْقَضُ به نظرم در این کتاب تحف العقول هست، نگاه نکنید، در کتاب خصال هست که إن الیقین لا یُدْفَعُ بالشک. یکیش لا یُنْقَضُ است و یکیش لا یُدْفَعُ است، اگر این متن ثابت بشود اولین باری که متن الیقین لا یزول بالشک داریم از امیرالمومنین است، اگر ثابت بشود، احتمال هم دارند اهل سنت چون اهل سنت از این حدیث نقل کردند، دیگه تفصیلش را از جای دیگر،

علی ای حال آن وقت اهل سنت روی کلمه الیقین لا یزول بالشک بیشتر مانور دادند یعنی در الاشباه و النظائر سیوطی الیقین لا یزول بالشک را بررسی کردند و لذا روی این متن قاعده اصالة الحقيقة هم آورده، این سرّش این بود، اشتباه نشود اصالة الحقيقة ربطی به استصحاب ما ندارد لکن روی این متن چرا، چرا؟ چون می گوید معنای حقیقی یقینی است، معنای مجازی شکی است، از معنای حقیقی یقینی دست برندارید، این الیقین لا یزول بالشک شامل اصالة الحقيقة را هم گرفته، اگر گفت آب بیاور آب معنای حقیقی همان مایع سیال خاص است، بارد بالطبع به قول آقایان، چیز دیگه اراده بشود مثلاً آب هویج مثلاً، این احتیاج به قرینه دارد مثلاً، الیقین لا یزول بالشک، چون من در اثنای کلام عرض کردم اصالة الحقيقة را هم از این قرار دادن شاید برایتان تعجب بشود که اصالة الحقيقة چه ربطی به استصحاب دارد؟ اصالة حقيقة را مصداق الیقین لا یزول بالشک قرار دادند، مرادشان هم از یقین روشن شد معنای حقیقی، مرادشان هم از شک معنای مجازی، وقتی شما معنای حقیقی دارید دست از معنای حقیقی به احتمال مجاز برندارید، الیقین لا یزول بالشک، این مراد آن عبارتی که در عبارت هست، آیا این عبارت را اهل سنت از کجا آوردند؟ چون ما نمی دانیم چیست، چون من این را توضیح دادیم که اهل سنت الضرر یزال دارند، مفصل هم دارند، بیشتر الضرر یزال اما ما حدیثی به نام الضرر یزال نداریم، لا ضرر داریم، و توضیح مفصلی عرض کردیم حتی از بعضی ها دیدم که گفتند این الضرر یزال با لا ضرر یکی است، آن وقت این توضیح مفصل را، این دو تاست، اشتباه شده و اهل سنت گفتند الضرر یزال نکته ای در ذهنشان بوده، دیگه حالا وارد آن بحث ها نمی شویم چون زیاد تکرار کردیم.

.....

علی ای حال کیف ما کان این هم اهل سنت به جای استصحاب الیقین لا یزول بالشک، الیقین لا یزول بالشک، آن وقت استصحاب را از موارد این قاعده قرار دادند، ما حتی اگر یاد آقایان باشد از این معاصرین از این مذاهب اسلامی متاخر، خوارج در عمان هستند، اباضی ها، این ها خب خیلی شاذند و خیلی هم فقهشان انصافا من حیث المجموع ضعیف است، مرتب نیست، خیلی مشوه است، این ها هم یک قواعد فقهیه تازگی دیدم چاپ کردند، خوب است نسبتا زحمت کشیده، دقت علمی ندارد، همین جور جمع آوری کرده، این هم مثلا الیقین لا یزول بالشک دارد، آن وقت چند تا قاعده، نه تا قاعده سعی کرده از همین در بیاورد، از همین الیقین لا یزول بالشک، عرض کردیم تا آن جایی که ما الان خبر داریم این الیقین لا یزول بالشک در عبارات اصحاب ما نیامده، در عبارات اصحاب ما الیقین لا یُنْقَضُ بالشک از امیرالمومنین نقل شده، البته در نسخه خصال لا یُدْفَعُ بالشک و در سه تا صحیح زراره هم لا تنقض الیقین بالشک، در هر صحیح این لا تنقض به کار برده شده، این راجع به این نص قاعده، اول معلوم بشود این قاعده چی هست، استصحاب است یا غیر استصحاب است؟ اول این روشن بشود و عرض کردیم حالا دیگه چون مباحث گذشت خود استصحاب را ما فعلا روش کار می کنیم، دیگه کار به قاعده اصالة الحققة و این حرف ها نداریم، خود استصحاب را عرض کردیم این ظاهرش اخذ به حالت سابقه است اما نکات مختلف دارد، زوایای مختلف دارد، از یک زاویه بحث نشده، این را خوب دقت بکنید، یک زاویه واحد نیست و لذا مثلا در کلمات حتی محقق داریم که مثلا ما چهار تا استصحاب داریم، استصحاب حال اجماع، استصحاب حال شرع، حال عقل، این جوری برداشتند نوشتند، این تعدد معانی استصحاب تازه نیست، از قدیم هم بوده و این که دقیقا، حالا اضافه بر اینها اول این ها یکی یکی روشن بشود، ثانیا دقیقا مراد آن بحث اصولی دقیق از استصحاب را کدام یکی قرار بدهیم؟ چون هر کدام یک نتیجه دارد، البته عرض کردم در کلمات اصحاب ما مثل مرحوم آقای نائینی یا استاد آقای خوئی یا دیگران آن هایی که چاپ شده، آن هایی که چاپ نشده را خبر ندارم، یک چند تایی که من دیدم، آن هم همه چاپی را ندیدم، این ها متعرض این نکات نشدند، این ها ظرافت هایی است که در مجموع تاریخ اسلامی مطرح شده، عرض کردیم اساس مبحث استصحاب در دنیای اسلام ریشه های اساسیش به قیاس بر می گردد، اصلا ریشه های اساسیش با قیاس است و توضیح کافی عرض کردیم که از زمان صحابه نکته اساسی این بود که

ما عناوینی داریم، موضوعاتی داریم که حکم ندارند، این کل فقه اصلا از این جا شروع شده و لذا کرارا عرض کردیم در زمان صحابه اولین معرفت یعنی اولین حوزه معرفتی اسلامی که شروع شد فقه است و تفسیر است، تدریجا کلام است، مثلا قرن اول و دوم فقه است، قرن سوم حدیث است، حالا با این که قاعدتا اول باید حدیث شروع می شد، مثلا این ها لاضرر را آوردند در قرن دوم، فقهایشان به لاضرر تمسک کردند، در قرن سوم بحث کردند که این لاضرر صحیح است یا صحیح نیست؟ دقت بکنید! خب قاعده اش به عکس بود، اول بحث می کنند صحیح است یا صحیح نیست، بعد به مدلولش می روند، در حقیقت به عکس شد، قرن دوم لاضرر را آوردند و متعرض شدند تازه در قرن سوم به فکر افتادند که صحیح است یا صحیح نیست که خب مشهور محققینشان امثال بخاری و مسلم قائل شدند که این صحیح نیست، حدیث لاضرر صحیح نیست، ببینید بعد از این که در فقه آمد آن وقت تازه آمدند گفتند نه این صحیح نیست، و هلم جرا، دیگه من چون این ها را چند بار گفتم تکرار نمی خواهم انجام بدهم، آن وقت این بحث سر این بود که مطالب تدریجا شد، و به طور کلی عرض کردیم جاهایی که موضوعاتی داشتند حکم نداشت، خوب دقت بکنید، گاهی اوقات موردی از یک مورد دیگه استفاده می کردند، این را در فقه گذاشتند، گاهی اوقات توانستند این ها را جمع بندی بکنند، این را اصول کردند، اصول در حقیقت در فقه موجود بود لکن اواخر قرن دوم یواش یواش شکل گرفت لذا من همیشه عرض کردم این را خوب دقت بکنید در دنیای اسلام اگر می خواهید در قرن اول و دوم اصول پیدا بکنید در فرع فقهیش پیدا بکنید، نه در مسئله اصولی، بعدها این جدا شد مثلا استصحاب، یک فرع فقهیش این بود کسی وضو گرفت، تیمم کرد، نماز خواند، در اثنای نماز آب پیدا کرد، یکی می گفت نمازش را باطل بکند وضو بگیرد چون آب پیدا کرد، یکی می گفت نه ادامه بدهد، آنی که می گفت ادامه بدهد استصحاب بود، فرع فقهیش از قرن اول محل است، لذا خوب دقت بکنید در شناخت مسائل اصولی در دنیای اسلام در قرن اول و دوم روی فروع نگاه بکنید، اواخر قرن دوم که این شاگرد معروف ابوحنیفه، شیبانی، کتاب اصول دارد بعد هم محمد ابن ادریس شافعی، البته آن کتاب اصول آن آقا به حسب علم من که وجود ندارد، اما کتاب شافعی الرسالة چاپ شده متوفای ۲۰۲، ۲۰۳ است، هم عصر حضرت رضا سلام الله علیه، این کتاب ایشان چاپ شده، البته این اصول ما نیست، اصول بالاخره صد سالی بیشتر گذشت دیگه، این شکل فعلی ما

را، حالا وارد آن بحث نمی خواهم بشوم، غرضم روشن شد چی می خواهم خدمتتان عرض کنم؟ لذا عده ای از فروع، فرع محل ابتلای معروف زنی که خون حیضش پاک شده هنوز غسل نکرده، آیا حرمت دارد یا ندارد؟ آن حرمت اگر داشت می شد استصحاب، آن هایی که استصحاب جاری نمی کردند اصالة البرائة، می گفتند جائز است، تصادفا در روایات ما هم فتوا بر همین است، مشهور هم اصالة الجواز را، یعنی استصحاب جاری نشده، دقت کردید؟ پس بنابراین، البته ممکن است یک کسی به آیه هم تمسک بکند، فإذا تطهرن، اما متعارفشان استصحاب بود، در قرن اول از زمان صحابه مباحث استصحاب شروع شد، اگر این مطلبی که به امیرالمومنین نسبت داده شده درست باشد در حقیقت ایشان مبدع این مطلب هستند، من کان علی یقین و لغتش هم لغت اصولی است، فرع فقهی نیست، من کان علی یقین فاصابه شکٌ فلیمض علی یقینه فإن البقین لا یدفع یا لا یتقض بالشک، البته این حدیث اربعمائه اولش دارد، علم امیرالمومنین اصحابه اربعمائه باب من ابواب العلم، باب اصطلاحا قواعد فعلی است، البته در این چهارصد تا راجع به حجامت هست، راجع به نوره هست، این ها قواعد کلی نیستند اما قاعدتا باید این باب باشد، علم رسول الله الف باب من العلم ینفتح من کل باب الف باب چون در عنوانش دارد اربع مائه باب من ابواب العلم لذا قاعدتا باید کلی باشد، قاعده کلی باشد، من کان علی یقین، عرض کردم از نظر مجموعه شواهد اثباتش مشکل است، خیلی مشکل است.

به هر حال به نظر ما هم حدیث اربعمائه مشکل دارد. البته غیر از این طریقی که در خصال هست تکه تکه هایش اصلا به طریق کلی، کلا این فرق می کند، یک شرح طولانی دارد که من حالا حال توضیحاتش را ندارم، این راجع به اجمال بحث.

آن وقت در این میانه هی تدریجا آمدند گفتند مثلا استصحاب چهار تاست، در حقیقت دقت بکنید اگر ما در کلمات علما دقت بکنیم آن چیزی که به نام اخذ به حالت سابقه است دارای نکات مختلفی است، نه نکته واحدی دارد نه تحلیل واحدی دارد، لذا البته دیگه حالا من اشاره اجمالی بکنم، خود من معتقدم که در مسائل علمی به قول امروز در فلسفه شناخت ما به جای این که بگوییم قال فلان، قال فلان دلیلش، خود مطلب را فی ذاته بررسی بکنیم، خود مطلب چطور متشعب می شود و به کجا می رساند، این بهتر از این راهی است که الان متعارف است، حالا این را اجمال گفتیم وقت دیگه تفصیلش، ببینید دقت بکنید راجع به مسئله استصحاب مجموعه ای که

در کلمات وجود دارد، خوب دقت بکنید و مبنایش هم فرق می کند یکی این است که این صحبت این است که اگر ما یک حالتی داشتیم یک استقرا کردیم، همین که الان در اصول معرفتی در غرب بیشتر روی آن تاکید می کنند، در مقابل فرض کنید قیاس و تمثیل، استقرا کردیم نود درصد حالت سابقه باقی بوده، این همینی است که در کلمات مرحوم نائینی آمده به حکم عقل، حرفشان این است، خب این یک مبناست، یک مبنایی است که ما استقرا کردیم، بشر استقرا کرده، نود درصد جاهایی که مثلا فرض کنید در حرم باز بوده آمدند ازش سوال کردند گفتند آقا من آمدم باز بود، نیم ساعت قبل هم باز بود، مثلا زید زنده بود، دیروز زنده بود، امروز می گوید زنده است، همین طوری این ها را حساب کردند، اگر این شد، خوب دقت بکنید، این در نتیجه بر می گرداند به یک نوع دلیلی که اصطلاح ما از جزئی به کل به قول آقایان، استقرا، یک دلیل استقرا است، حالا بحث این که حجت استقرا چیست و اصول منطقیش چیست آن ها بحث های جای خودش، بحثی که در این جا می آید نتیجه این کار ظن است، ظن به بقاء است، این که آقایان می گویند در استصحاب عده ای قائل هستند، آن تحلیلش این است، می گوید ما استقصا کردیم، استقرا کردیم، هشتاد درصد، نود درصد باقی بودند، خب اگر این شد مسئله ای است که پیدا می شود ظن به بقا است و این ظن حالت واقعی دارد، حالت ابداعی ندارد، چیزی را شما ابداع نمی کنید، شما می گوئید گشتیم، هشتاد مورد، نود درصد مانده پس هنوز باقی است، این یک تصور، اصلا خودش یک تفکر، این راهش این است که اگر ما قبول بکنیم یک یا نه، این یک، این راهش این است، یک: آیا واقعا این نسبت درست است؟ نود درصد بوده، نود درصد حالاتی که ما حالت سابقه داشتیم باقی بوده؟ دو: آیا در تمام موارد این طور است یا به قول مرحوم نائینی، نائینی از مبنایش برنگشت، شیخ هم برنگشت، مرحوم آقای بجنوردی در این منتهی الاصولشان شک در مقتضی را حجت نمی دانند، فقط در مانع قبول کردند اما بعد در بحث های خارج آخرشان برگشتند، از آن مبنا رفع ید کردند، به قول مرحوم نائینی شک در مقتضی مثلا، آیا عرف هم یعنی این نسبت استقرا در شک در مقتضی هم هست یا نه؟ همین مثال معروف، یک چراغی است روشن بوده چهار ساعت گذشته، نمی دانیم خاموش شده یا نه؟ لکن منشا شک ما این است که اصلا نمی دانیم نفتی که توش بود به اندازه دو ساعت بود یا به اندازه پنج ساعت؟ این شک در مقتضی یعنی این، اصلا آن نفتی که در این چراغ بود به اندازه دو

ساعت بود یا به اندازه پنج ساعت؟ اگر به اندازه پنج ساعت بود هنوز هم هست، چهار ساعت گذشت، اگر دو ساعت بود تمام شده، چراغ خاموش شده، یک دفعه شک این است که آیا کسی چراغ را خاموش کرده یا نه؟ یک دفعه شک در این که اصلاً خود آن قابلیت روشن بودن تا الان داشت یا نه؟ این که می گویم شک در مقتضی، یعنی ما چون خود مرحوم نائینی هم بحث دارد که ما در شک در مقتضی چیست، من عرض کردم آن بحث ها جای خودش، ببینید آن چون بحث بحث عقلائی است دیگه الان نسبت سنجی، ببینید منشا شک شما در بقا، اگر یک چیز داخلی خودش است این شک در مقتضی است، اگر یک عامل خارجی شک در مانع، این راهی که ما رفتیم چون مرحوم نائینی مفصل دارد، شیخ دارد، راهی که ما رفتیم این است، این قدر بحث های جنبی نکنیم، اگر یک دفعه منشا شک، چون یک یقین داشتیم چراغ روشن بود، شک داریم چراغ روشن است یا نه؟ سوال: منشا شک چیست؟ اگر قابلیت ذاتی و داخلی خودش است، به خودش بر میگردد این می شود شک در مقتضی، اگر منشا شک عامل خارجی است می شود شک در مانع، یک دفعه منشا شک این است که اصلاً این فتیله ای که داشت این تا یک ساعت کار می کرد بعد فتیله تمام می شود، سوخته می شد می رود، خب عامل داخلی دارد، می گوید نه بچه آمد خاموشش کرد، کسی آمد خاموش کرد، بیرون بردند و الی آخر، این منشا خارجی، آب آمد باران آمد ریخت خاموشش کرد، این منشا خارجی دارد، اگر منشا شک آن خود شیء فی نفسه متزلزل می شود آن می شود شک در مقتضی، آقای خوئی جور دیگری معنا کرد، ما گفتیم بهترین راه به نظر ما چون بحث عقلائی است، ما به نظر ما عقلاً کلمه مقتضی و مانع که در لسان دلیل نیامده، فهم عقلائی این است، پس سوال دوم، آیا این هشتاد درصد، نود درصد در موارد شک در مقتضی به این معنا، این هم ثابت است؟ سوال سوم: آیا ما در تمام موارد این کار را می کنیم؟ یا در نظر عرف موارد حتی شک در مانع، مثلاً دو ساعت از یک چیز بگذرد استصحاب می کنند، می گویند هشتاد درصد باقی بوده، چهار ساعت بگذرد ممکن است گیر بکنند بشود هفتاد درصد، ده ساعت بگذرد بشود پنجاه درصد، آیا این؟ روشن شد؟ این که شما می گوید نود درصد باقی بوده در تمام موارد استصحاب با تمام خصوصیات؟ یا نه بالفعل در خارج حساب کردیم؟ چون می دانید الان وقتی در دنیای غرب تجربه می گویند مرادشان تجربه ای نیست، البته یک آقایی به من می گفت مثلاً ما فلان علف را خوردیم خوب شدیم، این تجربه

.....

نیست، ده ها بار، صد ها بار آن عمل را تکرار می کنند یک شرائط را عوض می کنند، یک عواملی را اضافه می کنند، یک عواملی را کم می کنند بعد از آن نتیجه گیری می کنند، این طور نیست، ما اگر می خواهیم روی استقرا، خوب دقت بکنید، بخواهیم اعتماد بکنیم باید بگوییم فرض کنید در یک مورد در شک در چراغ، ما اگر در یک چراغی مثلاً یک لامپی روشن بود، خاموش شده یا نه؟ بگوییم بعد از یک ساعت ببایم نگاه بکنیم بعد از یک ساعت، بعد از دو ساعت، بعد از سه ساعت، بعد از پنج ساعت، آیا با تمام گذشت زمان همین طور است؟ یعنی با گذشت زمان های مختلف نتیجه، نتیجه واحدی است، نود درصد باقی است، اگر این طور بود قابل اعتماد است و إلا مشکل است یعنی قابل اعتماد است یعنی قابل حساب است، آخرین اشکالی که این جا پیش می آید بعد از تمام این حرف ها دلیل بر حجیت این استقرا، بعد از تمام این حرف ها چون الان ما هدفمان این نیست که سیره عقلائی را ثابت بکنیم، هدفمان این است که شارع مقدس این راه را، خوب دقت بکنید، شارع مقدس این راه را رفته برای اثبات احکام، آن نکته این بود، اصل نکته این بود، یعنی اصل این که در فقه آمد شبهات حکمیه کلیه بود، آیا شارع که گفته تیمم بگیر وسط نماز شارع می گوید تیمم، ببینید آیا آن تیمم باقی است؟ یا وظیفه اش عمل می شود؟ آن زن بعد از انقطاع دم حرمت دارد؟ یا حرمت برداشته می شود؟ خوب دقت بکنید! عرض کردم این ها مثلاً اگر دقت بکنید من این را چند بار عرض کردم ریشه استصحاب، حالا چون در فرع بعدی می آید، این این جا روی استقرا حساب نمی کنیم، با قیاس یکی است، قیاس هم همین طور بود، قیاس می گفت شارع گفته مثلاً شراب انگوری حرام است، ما فهمیدیم نکته اش اسکار است پس شرابی هم که از نشاسته می گیرند، برنج هم می گیرند حرام است، فرق نمی کند، این نکته اصولاً این بود، اصل نکته این بود، موضوعاتی داریم که احکامش در قرآن و سنت نیامده، از راه دیگر آن درست است، یکیش هم استصحاب بود پس این راه اول که انصافاً در کلمات اهل سنت این هم آمده یعنی استقرا آمده، این یک راه. چون این راه ها را سابقاً توضیح هم دادم چون داریم جمع می کنیم.

راه دوم ببایم از این راه وارد نشویم، یک نکته دیگری را مطرح بکنیم، آن نکته این است که ما استظهار بکنیم از لسان دلیل حیثیات تعلیلی هستند نه تقییدی، ببینید آیه مبارکه یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض، این نفس را چجوری معنا

.....

بکنیم؟ این بحث های حقوقی است اختصاص به اسلام ندارد، این عبارت فاعتزلوا النساء فی المحیض را چجوری معنا بکنیم؟ معنای اول یعنی شما از زن، از ذات زن باید اجتناب بکنید، حرام است، اجتناب به معنای حرام، خیلی خب، علتش چی بود؟ وجود حیض بود، اما آن حیض آمد شما از ذات این زن حرمت، ذات خود زن، خیلی خب حالا آن رفت رفت، آن حرمت را هنوز می گوییم موجود است چون ذات زن است، تا یقین داشته باشیم از ذات زن برداشته شد، این را اصطلاحاً بهش حیثیت تعلیلی می گوییم، اگر حکم بار بشود بر متحیث، بهش حیثیت تعلیلی می گوییم، متحیث یعنی ذات، فاعتزلوا النساء، موضوع نساء است، فی المحیض علت است، علت این اعتزال است، خب پس شما اعتزالتان از زن است، بله پاک شدن خون همان زن است اما اگر شما آمدید گفتید نه فاعتزلوا النساء فی المحیض موضوع نساء و محیض است، نه نسای تنها، زنی که خون دارد، می شود تقییدی، موضوعتان نساء است یا نساء فی المحیض است؟ اگر نساء فی المحیض شد خون پاک شد دیگه نساء فی المحیض نیست، اگر حکم رفت روی حیثیت و متحیث معا این می شود تقییدیه، اگر روی متحیث من دون حیثیت می شود تعلیلیه،

پرسش: در صورت اول نیاز نیست بحث بکنیم شیء در بقا هم نیاز به علت دارد یا نه؟

آیت الله مددی: نه آن بحث دیگری است، این بحث استظهار اعتبارات قانونی است.

پرسش: این جا دوباره از خود استصحاب استفاده نمی کنید؟

آیت الله مددی: نه، این ربطی به آن ندارد، علت محدثه و ... بحث فلسفی گفته شده، نمی خواهد آن را بحث بکنیم، این چون بحث اعتباری می کند.

ببینید من یک مثال زدم فاعتزلوا النساء فی المحیض

پرسش: با رفتن علت چرا می گوید هنوز حکم باقی است؟

آیت الله مددی: چون ذات زن

مثلا فلم تجدوا ماء، فلم تجدوا شما آب پیدا نکردید وظیفه تان تیمم است، آب پیدا نکردید وارد نماز شدید، این وظیفه شما می ماند تا وقتی که شارع بگوید، آب پیدا کردید بکنید چون وارد نماز شدید، غیر از دلیلی که بیاید بگوید قطع صلوٰه نکن، یحرم قطع الصلوٰه و لذا من کرارا عرض کردم در عده ای از موارد استصحاب هم می آید، یک نکته دیگری هم هست این سبب خلط در فقه شده، این نکته ای که من به شما گفتم از فتاوا بفهمید مسئله اصولی این مشکل را دارد چون فتاوی ممکن است نکته دیگری باشد، خوب دقت بکنید، عده ایشان گفتند اگر با تیمم وارد نماز شد نمازش را قطع، حرمة قطع الصلوٰه نه استصحاب، لذا این که من عرض کردم در قرن اول و دوم از فتاوی مسئله اصولی در می آید یک مقدارش مشککش این جاست با این که فتاوا دو سه تا نکته دارد نه یک نکته استصحاب، پس بنابراین نکته اصلی ما استصحاب را قائل می شویم چون این حکم که آمد روی این ذات است، آن حیثیت هم حیثیت تعلیلی است اگر آن حیثیت از بین رفت هنوز حکم باقی است، این نکته، نکته استصحاب استظهار است یعنی ما از لسان دلیل این جور می فهمیم، روشن شد؟ پس نکته استصحاب استظهار است، استظهار حیثیت تعلیلی از لسان دلیل، پس بنابراین به حالت سابقه باقی است، این نکته.

آیا این مطلب در باب استصحاب درست است؟ جواب خیر، ما عرض کردیم حالا دیگه تکرارش نمی کنیم، دیگه کرارا مرارا تکرارا که اصل اولی قاعده اولیه این است که در احکام تعبدی و شرعی حیثیات تقییدیه هستند، در قوانین حیثیات تقییدیه هستند، در احکام عقلی حیثیات تعلیلی هستند، این اصل اولی کلی است، در احکام شرعی همانی که لسان دلیل آمده حیثیات تقییدی می شود، در احکام عقلی حیثیات می شوند تعلیلی، دقت فرمودید؟ دیگه آن بحث می آید که علت محدثه و مبقیه و إلا در احکام عقلی حیثیات تعلیلی هستند و در احکام شرعی حیثیات تقییدی هستند، بله ما داریم موارد خاصی که حیثیت، حیثیت تعلیلی است، آن جا دلیل دارد که دیگه چون این مسئله را چند دفعه هم گفتیم، مثال هایش هم زدیم دیگه حال تکرار، تا این جا دو تا تقریب استصحاب شد، فردا بقیه اش ان

شا الله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين